

هویت و منافع روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی

بهاره سازمند^۱

دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

حسین صور اناری

دانشجوی دکتری مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت ۹۵/۹/۱۵ - تاریخ تصویب: ۹۵/۱۱/۱۹)

چکیده

گفتمان‌های هویتی روسیه با فروپاشی اتحاد شوروی، در اطراف مرزهای این کشور با منطقه‌ای متشکل از دولت‌ها و مرزهای سرزمینی روبه‌رو شدند که پیش از این در قالب یک «ما» تعریف می‌شدند و اکنون باید به‌عنوان «آنها» باز تعریف شده و جایگاه آنها در پیوستار «خود-دیگری» روسیه مشخص می‌شد. این گفتمان‌ها در بازتعریف خود، بر دامنه‌ای از برداشت‌های مختلف از تداوم «ما بودگی» در دوران پساشوروی تا «دگرپنداری» و «غیریت‌سازی» از منطقه اوراسیا تأکید کرده‌اند. بسته به یکسان‌انگاری یا دگرپنداری هویتی، منطقه‌گرایی اوراسیایی در کلان‌گفتمان‌های هویتی روسیه (غرب‌گرایی، دولت‌گرایی و اوراسیاگرایی) بازتابی‌های متفاوتی پیدا کرده و در نتیجه ترجیحات روسیه در این فرایند با چرخش‌های فروگذارانه و تأکیدگذارانه همراه شده است. این پژوهش در راستای علت‌یابی افت‌وخیزهای مشارکت روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی، با کاربست نظریه «منطقه‌گرایی سازه‌انگارانه انتقادی»، بر این فرض تأکید دارد که «مناظره‌های هویتی در گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه، علت چرخش‌های فروگذارانه و تأکیدگذارانه این کشور در ترجیح مشارکت در منطقه‌گرایی اوراسیایی بوده است».

واژگان کلیدی

اوراسیاگرایی، دولت‌گرایی، سازه‌انگاری انتقادی، غرب‌گرایی، گفتمان‌های هویتی، منطقه‌گرایی اوراسیایی.

مقدمه

بسیاری از پژوهشگران، دشواری صحبت از «هویت روسی» را تأیید کرده‌اند. هنری نورمن^۱ نماینده وقت پارلمان بریتانیا در پژوهشی (۱۹۰۲) در این خصوص به این نتیجه رسید که: «پاسخ به اینکه روسیه چه چیزی نیست، بسیار آسان‌تر از پاسخ به این پرسش است که روسیه چیست؟» (Moulioukova, 2011: 6). بیلینگتون^۲ معتقد است که هیچ ملتی به اندازه روس‌ها برای جست‌وجوی هویت ملی خود انرژی فکری صرف نکرده است (Billington, 2004: 12). هیکانین^۳ نیز در پژوهشی دریافت که منازعه بر سر هویت روسی در سراسر تاریخ روسیه جریان داشته است (Hiekonen, 2007: 34). این منازعه با فروپاشی اتحاد شوروی بار دیگر از سر گرفته شد. گفتمان‌های خرد و کلان هویتی در روسیه که قرن‌ها بر سر حداقل سه «مابودگی» غربی، اسلاوی و اوراسیایی به مناظره پرداخته‌اند، این بار نیز در مورد نقش و جایگاه داخلی، منطقه‌ای و جهانی روسیه و تعلق تمدنی آن به هم‌آوردی هویتی پرداختند. تضاد و تباین اندیشه‌های ارائه‌شده از سوی گفتمان‌های مختلف هویتی به‌حدی بوده است که بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند، روسیه در دوران پسا شوروی گرفتار بحران هویتی شده است و سرگردانی هویتی آن همچنان ادامه دارد (Stent, 2008: 1091; Zevelev, 2009: 76-77). نتیجه این بحران، بازنمایی‌های متفاوت از پدیده‌های واحد در سیاست خارجی پسا شوروی روسیه بوده است.

«منطقه‌گرایی اوراسیایی» نیز به‌عنوان پدیده‌ای واحد، گرفتار بازنمایی‌های متفاوتی در گفتمان‌های هویتی روسیه شده است. هرچند، چگونگی ارتباط با غرب بیشترین سهم را در فرایند تاریخی ساخت متقابل هویت-سیاست خارجی روسیه به خود اختصاص داده است، با فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال دولت‌های منطقه اوراسیا به‌نظر می‌رسد، این منطقه‌اهمیتی همپای غرب در فرایند هویت‌یابی روسیه پیدا کرده است. در واقع گفتمان‌های هویتی روسیه با فروپاشی اتحاد شوروی، می‌بایست مواضع خودشان را در مقابل منطقه‌ای که پیش از این در قالب یک «ما» تعریف می‌شد، مشخص می‌کردند. هر کدام از این گفتمان‌ها، در پیوستار «خود-دیگری» هویتی روسیه، منطقه اوراسیا را در جایگاه متفاوتی از «مابودگی» تا «دگربودگی» در دوران پسا شوروی، قرار داده‌اند. در نتیجه، منطقه‌گرایی اوراسیایی نیز بسته به یکسان‌انگاری یا دگرپنداری هویتی، در کلان-گفتمان‌های هویتی روسیه (غرب‌گرایی، دولت‌گرایی و اوراسیاگرایی) بازنمایی‌های متفاوتی پیدا کرده و در اثر آن ترجیحات روسیه نیز در این فرایند با چرخش‌های فروگذارانه و تأکیدگذارانه همراه شده است. این پژوهش در راستای علت‌یابی

1. Henry Norman

2. Billington

3. Hiekonen

افت‌وخیزهای مشارکت روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی، با کاربست نظریه «منطقه‌گرایی سازه‌انگاره‌ انتقادی» بر این فرض تأکید دارد که «مناظره‌های هویتی در گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه علت چرخش‌های فروگذارانه و تأکیدگذارانه این کشور در ترجیح مشارکت در منطقه‌گرایی اوراسیایی بوده است». به‌منظور بررسی واقعیت موضوع، ابتدا به مرور فرایند ساخت یابی متقابل هویت و ترجیح دولتی از منظر رهیافت «منطقه‌گرایی سازه‌انگاره‌ انتقادی» پرداخته خواهد شد. سپس چگونگی ساخت‌یابی متقابل هویت و ترجیحات روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی، با گشتاری بر عقاید و باورهای سه گفتمان هویتی غرب‌گرایی، دولت‌گرایی و اوراسیاگرایی در سیاست خارجی این کشور، به بحث نهاده خواهد شد.

چارچوب نظری

سازه‌انگاران، دولت‌ها را مهم‌ترین کنشگران نظام بین‌الملل تلقی می‌کنند، اما بر این نظرند که کنش دولت‌ها با یکدیگر به‌طور مستمر برداشت از «خود» و «دیگری» را در میان آنها تولید و بازتولید می‌کنند. بنابراین هویت دولت‌ها همیشه در فرایند «شدن» قرار دارد (Ruggie, 1998: 108) در رشته روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای، فرایند ساخت مستمر هویت جمعی - و نه هویت فردی - بررسی می‌شود. هویت جمعی یا به‌سبب برخی اشتراکات درونی یا مرزبندی میان «خود» و «دیگری» شکل می‌گیرد و یا به هر دو دلیل انجام می‌پذیرد (Hund, 2001: 22). از نظر لپسیوس^۱، شکل‌گیری هویت جمعی به دو صورت انجام می‌گیرد، یا براساس تعریف هویت جمعی «خود» در مقابل «دیگری» یا براساس هنجارها و ارزش‌های خاص گروه و نهاد که شکل‌دهنده رفتار اعضای آن نیز است (Lepsius, 1999: 91). بنابراین نکته مهم این است که هویت جمعی دولت‌ها فقط در مقابل «دیگران» ساخته نمی‌شود. بلکه علاوه بر «دیگری»، «مای صریح»^۲ یا همان هنجارهای درون یک گروه یا در سطح وسیع‌تر، نهاد نیز به همان اندازه اهمیت دارد. برای نمونه اتحادیه اروپا می‌تواند به‌عنوان یک «مای صریح» دیده شود و «دیگری» در اینجا برای ایجاد هویت نقش زیادی ندارد، زیرا «دیگری» آشکار - کمونیسم - با پایان یافتن جنگ سرد از بین رفته است، اما این هویت همچنان وجود دارد (Zhengyi, 2001: 9).

تد هاف^۳ در بیان تفاوت دو رهیافت سازه‌انگاری متعارف و انتقادی، امتیاز نوع اخیر را در این می‌داند که در ساخت‌یابی هویت، هم ساختاربخشی مبتنی بر تضاد (وجود «دیگری») و هم ساختاربخشی مبتنی بر تشابه (وجود ارزش‌ها و هنجارهای مشترک) را مدنظر قرار می‌دهد.

1. Lepsius
2. Explicit We
3. Ted Hopf

وی معتقد است که سازه‌انگاری متعارف با باور به اینکه هر «خود»ی بدون «دیگری» ناکامل است و تفاوت با «دیگری» برای تولید هویت «خود» ضروری است، تنها «تفاوت» با «دیگری» را برجسته می‌کند. اما سازه‌انگاری انتقادی «تشابه» با «دیگری» را نیز در نظر می‌گیرد. در صورتی که «دیگری» همسنگ و برابر با «خود» به نظر برسد، «خود» به همگون‌سازی^۱ با «دیگری» می‌پردازد. اما اگر «دیگری» پست و درجه دوم به نظر برسد، «خود» به سرکوب آن خواهد پرداخت (Hopf, 1998: 184). از این منظر، «منطقه‌گرایی سازه‌انگاران» انتقادی حاصل همگون‌سازی «خود»های انفرادی دولت‌های یک منطقه است که به دلیل همسنگ پنداشتن یکدیگر، مرزآفرینی هویتی جمعی را «ترجیح» داده‌اند.

ترجیح دولتی^۲، مجموعه‌ای از دانش و ارزش‌هایی است که خط‌مشی دولت را نسبت به تعاملات و مسائل منطقه‌ای مشخص می‌سازد. به بیان فین مور^۳، ترجیح دولتی نوعی فهم بینادهنی است که با تعریف ساختارها و روش‌های معین، امکان فهم و تشخیص کنش متناسب، ارزشمند و ضروری را برای کنشگر فراهم می‌آورد (Finnemore, 1996: 15). سازه‌انگاری انتقادی در مقایسه با سازه‌انگاری متعارف، تبیین چندعلی از شکل‌گیری هویت و به تبع آن ترجیح دولتی نسبت به منطقه‌گرایی ارائه می‌دهد. از این منظر، ترجیحات دولتی نسبت به منطقه‌گرایی هم از ویژگی جبرگرایانه برخوردار است و هم از ماهیت داوطلبانه، که به شکل بیرونی از طریق تعاملات منطقه‌ای و به شکل درونی از میان مناظرات گفتمان‌های هویتی، تولید و بازتولید می‌شوند. عوامل درونی و بیرونی که هویت و ترجیحات دولتی را نسبت به منطقه‌گرایی شکل می‌دهند، هم انگاره‌ای و هم مادی هستند. تعامل مؤلفه‌های انگاره‌ای و مادی در شکل‌دهی به هویت و ترجیح دولتی در چارچوب «منطق تناسب یا زیندگی»^۴ و «منطق پیامدها»^۵ قابل فهم است. در اینجا، این دو منطق نسبت به یکدیگر نقش رقابتی ندارند، بلکه از رابطه مکمل و ساختی متقابل برخوردارند (Yi, 2007:15).

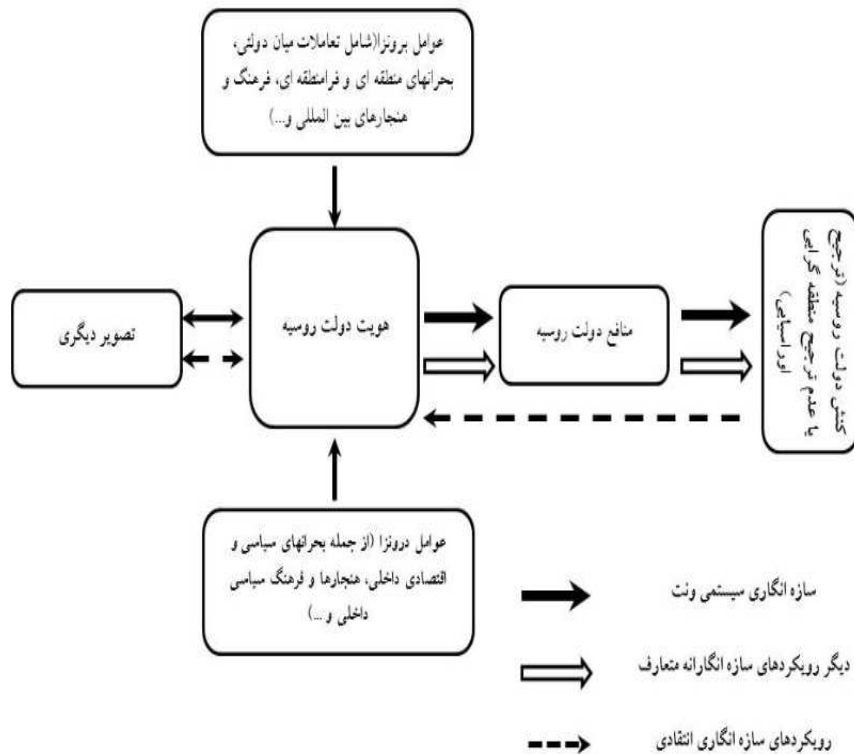
1. Assimilation
2. State Preference
3. Finnemore
4. Logic of appropriateness
5. Logic of consequence

۶. براساس دیدگاه خردگرایی، به‌طور معمول اولین گام برای طراحی نهادی، حاکم بودن «منطق پیامدها»^۶ است؛ بدین معنا که کنشگران زمانی دست به ایجاد نهادها می‌زنند که تشکیل این نهادها برای آنها سودمند و دارای کارکرد مثبت باشد. اما سازه‌انگاران بر این نظرند که می‌توان از اصل «منطق تناسب» نیز استفاده کرد. براساس اصل منطق تناسب، کنشگران به‌جای تأکید صرف بر هزینه‌ها و منافع، بر آنچه به لحاظ هنجاری مناسب است، تأکید می‌کنند. بنابراین هنجارهای درونی‌شده را بخشی از هویت خود می‌سازند و این هویت ایجادکننده منافع جمعی آنها می‌شود (Wendt, 2001: 1023-1024).

سازهانگاری انتقادی همچنین برخلاف سازهانگاری متعارف، که اهمیت و نقش «قدرت» را در ساخت هویت نادیده می‌گیرد، به دلیل نگاه گفتمانی به هویت، معتقد است که هویت امری مبتنی بر «قدرت» و سیاست هویتی، رقابت مستمر برای کنترل قدرت لازم به‌منظور تولید معانی در گروه اجتماعی است (Hopf, 1998: 185). آدلر^۱ از این قدرت به «قدرت نهادی» تعبیر می‌کند که از کارکردهایی چون دربرگیری، کنارگذاری و مشروع‌سازی برخوردار است. وی معتقد است که سازمان‌های بین‌المللی نیز با این مفهوم از قدرت مرتبط‌اند، زیرا این سازمان‌ها می‌توانند با فراهم ساختن منابع مادی و نمادین، مکانی برای تشکیل هویت و منافع دولت‌ها باشند (Adler, 1997: 336). بنابراین می‌توان استدلال کرد که از منظر منطقه‌گرایی سازهانگاران^۲ انتقادی، بازیگران قدرتمند یک منطقه تلاش می‌کنند تا از طریق فرایند منطقه‌گرایی، مدیریت تولید معانی جمعی منطقه‌ای را در راستای هویت و منافع خود در دست بگیرند. در این مسیر، آنها ممکن است ابتکار ایجاد منطقه‌گرایی جدید یا انحلال منطقه‌گرایی موجود را ترجیح دهند و به دیگر دولت‌های منطقه تحمیل کنند.

تصویر زیر فرایند شکل‌گیری ترجیح دولتی را به شکل مقایسه‌ای از دیدگاه دو رویکرد سازهانگاری متعارف و انتقادی نشان می‌دهد. نگاه سازهانگاری ونتی با توجه به اهمیتش به شکل مجزا ترسیم شده است. مطابق با تصویر، سازهانگاری انتقادی در جبران غفلت دیگر رهیافت‌های سازهانگاران^۳، به ساخت متقابل هویت و ترجیح دولتی توجه دارد. از این نگاه، بازخوردهای مثبت و منفی ترجیح دولتی در هر سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، به شکل مستمر و ناتمام «خود»، «دیگری»، «منطقه‌بودگی»، «مابودگی» و نیز رویه‌های دربرگیری/ محروم‌سازی منطقه‌ای را بازتعریف کرده و دوباره به شکل ترجیح جدید از فرایند مناظرات گفتمان‌های هویتی داخلی بازتولید می‌شود (Bozdağlıoğlu, 2007: 141-143).

1. Adler



ترجیحات گفتمان‌های هویتی روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی

تغییر آگاهانه و عامدانه هویت، از جمله راه‌هایی است که ونت برای تحول هویت، شناسایی می‌کند. در مرحله نخست این فرایند تحول‌ساز، مسئله فروپاشی اجماع در مورد تعهدات هویتی پیش می‌آید، که عواملی چون هزینه‌های تعهدات پیشین در آن دخیل‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۸۲). از این منظر، فروپاشی اتحاد شوروی را باید پایانی دانست بر انسجام لرزان توافق ایدئولوژیک گفتمان‌های تاریخی هویت روسی که به شکل موقتی بر سر تعریف دوگانه خود-دیگری از دریچه جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی اجماع حاصل کرده بودند. پیش از آن، «تفکر نوین»^۱ میخائیل گورباچف، عامل درونی زمینه‌سازی بود که سلطه ایدئولوژی بر گفتمان‌های هویتی و اجماع میان آنها را تضعیف کرده بود. فروپاشی اتحاد شوروی همچنین تغییر ساختار نظام بین‌الملل را در پی داشت. با این تغییر، روسیه جایگاه ابرقدرتی دوران شوروی را از دست داد؛ بنابراین حتی در صورت خواست و اراده، دیگر توانایی ایفای

نقش‌های پیشین (رهبر بلوک شرق، سردمدار جهان سوسیالیسم، رهبر مبارزه با امپریالیسم و ...) را نداشت. به بیان ونت، هزینه‌های سنگین بقا بر تعهدات هویت پیشین، اجماع بر سر استمرار نقش‌ها را غیرممکن ساخته بود.

با فروپاشی اجماع بر سر هویت پیشین، مرحله دوم تحول هویتی آغاز می‌شود. در این مرحله برداشت‌های قدیمی در مورد «خود» و «دیگری» و در پی آن ساختارهای موجود زیر سؤال می‌روند و «خود»های ممکن جدید، تشخیص داده می‌شوند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۸۲). در اینجا سازه‌انگاری ونتی به دلیل بی‌توجهی به عوامل داخلی ساخت‌یابی هویت، نمی‌تواند چارچوبی را که در آن برداشت‌ها و ساختارهای پیشین زیر سؤال رفته و انواع جدید آنها جایگزین می‌شود، ترسیم کند. در عوض، سازه‌انگاری انتقادی به دلیل ویژگی‌های پیش‌گفته، «مناظره میان گفتمان‌های هویتی» را به‌عنوان چارچوب جدلی ریزش‌ها و رویش‌های هویتی، مشخص می‌سازد (Alexandrov, 2003: 8). این مناظره در مورد روسیه پس از فروپاشی شوروی، به تأیید بسیاری از پژوهشگران حداقل میان سه کلان‌گفتمان هویتی غرب‌گرایی، دولت‌گرایی و اوراسیائی‌گرایی در گرفته و چارچوب ساخت‌یابی متقابل هویت و منافع روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی را فراهم آورد (Hopf, 2005: 225; March, 2011: 190; Moldashev & Aslam, 2015: 43; Light, 2004: 12).

۱. گفتمان هویتی غرب‌گرایی

از میان گفتمان‌های درگیر در مناظره هویتی پسا شوروی روسیه، زمینه برای برتری و حاکمیت هیچ گفتمانی به اندازه «گفتمان هویتی غرب‌گرایی» فراهم نبود. حقیقت این است که تفکر نوین گورباچف، زمینه بازخیزی و قدرت‌یابی این گفتمان را فراهم آورده بود. سلیزنیوا^۱ دیگر عوامل درونی مادی و انگاره‌ای را این‌گونه مورد اشاره قرار می‌دهد: «از جمله اقتصاد روسیه نیاز زیادی به گشایش روابط با غرب داشت. اکثریت جامعه روسیه بعد از فروپاشی شوروی، از ایدئولوژی مخالف کمونیسم استقبال می‌کردند. عامل دیگر، گرایش مسلط «فرهنگ افراط‌ها»^۲ در سراسر تاریخ سیاسی روسیه است، که با فروپاشی شوروی به گفتمان مخالف آن اجازه برتری و حاکمیت داد (Selezneva, 2003: 14). در کنار عوامل داخلی باید از پایان جنگ سرد و تغییر ساختار نظام بین‌الملل به‌عنوان مهم‌ترین عامل بیرونی نام برد که قدرت هم‌اوردی روسیه را در عرصه بین‌المللی به شدت تضعیف کرده و آن را از یک ابرقدرت در سال ۱۹۸۹ به دولت چشم‌انتظار کمک‌های غرب در سال ۱۹۹۱ تبدیل کرده بود.

1. Selezneva

2. culture of extremes

در چنین شرایطی، غرب‌گرایان به محض دستیابی به قدرت، تلاش کردند تا متأثر از عوامل درونی و بیرونی مورد اشاره، فرایند «نقش‌پذیری خود و قالب‌بندی دیگری» را در دوران پساشوروی، از نو باز تعریف کرده و «خود»های ممکن جدید را شناسایی کنند. هکمان^۱، از نگاه سازه‌انگاران انتقادی تأکید دارد که در تشخیص «خود»ها و «دگر»های ممکن جدید، «دیگری» ممکن است حتی گذشته «خود» باشد (Hekman, 2000: 295). تد هاف، تأیید می‌کند که گفتمان هویتی غرب‌گرایی در شناسایی «دیگری» جدید، همین‌گونه عمل کرده است. بدین معنا که برای غرب‌گرایان، «گذشته شورویایی» روسیه، «دگر تاریخی» محسوب می‌شد که باید «خود امروزی» در مخالفت و ضدیت با آن تعریف می‌شد (Hopf, 2007: 1). با غیریت‌سازی از شوروی، رسالت‌گرایی و موعودگرایی هویتی آن نیز به‌عنوان ساختار سامان‌ده سیاست خارجی روسیه انکار شد. کوزیرف^۲، وزیر امور خارجه روسیه به‌دفعات یادآوری می‌کرد که «حرکت روسیه برای قدرت بزرگ بودن متوقف نخواهد شد، اما این کشور قدرت بزرگ عادی^۳ خواهد بود تا منافعش برای کشورهای دموکراتیک قابل فهم باشد» (Moldashev & Aslam, 2015: 13).

در واقع گفتمان هویتی غرب‌گرا، با انکار رسالت‌گرایی در سیاست خارجی خود در پی شکل‌دهی به مرحله سوم از مراحل تحول هویتی موردنظر ونت بود؛ یعنی تلاش می‌کرد تا رویه‌های جدید ایجاد کرده و «خود» را به‌عنوان هویت غیرتهاجمی قالب‌بندی کند. در این میان، عقب‌نشینی استراتژیک روسیه از منطقه اوراسیا از جمله راهکارهایی بود، که برای بازنمایی غیرتهاجمی و غیررسالت‌گرایانه هویت غرب‌گرا استفاده می‌شد. از منطقه‌گرایی اوراسیایی به‌عنوان «باری پرهزینه بر دوش اقتصاد روسیه» نام برده می‌شد، که مشارکت در آن می‌تواند روند نوسازی روسیه را کند سازد. با این منطق، ایگور گایدار^۴ و آندریو کوزیرف، از سیاست عقب‌نشینی استراتژیک و تفکر «هیچ امنیتی بدون غرب»^۵ در منطقه اوراسیا سخن می‌گفتند (Tsygankov, 2003: 107). اعتقاد بر این بود که اگر قرار باشد روسیه نقش ویژه‌ای را در منطقه اوراسیا عهده‌دار شود، این نقش باید سازوار با هویت غرب‌گرایانه آن باشد، یعنی روسیه در این منطقه، وظیفه برقراری موازین و سازوکارهای لیبرال دموکراسی را عهده‌دار شود، نه نقش ثبات‌سازی یا متحدسازی منطقه‌ای ضدلیبرال. همچنین منافع روسیه در فضای پساشوروی باید براساس محاسبات اقتصاد بازاری انجام گیرد، نه براساس خویشاوندی قوم‌گرایانه یا رقابت‌های دوران جنگ سرد با ایالات متحده (Hopf, 2007: 6).

1. Hekman
2. Kozyrev
3. Normal Great Power
4. Yegor Gaidar
5. No Security Without the West

در کنار عوامل اندیشه‌ای و انگاره‌ای، عامل مادی ضعف اقتصادی روسیه از جمله آثار منفی اجرای اصلاحات اقتصادی موسوم به «شوکرمانی»^۱ نیز در ترجیح ندادن منطقه‌گرایی اوراسیایی از سوی غرب‌گرایان نقش مهمی داشت. در نتیجه با اینکه بیشتر تلاش‌ها و طرح‌های اولیه هم‌گرایانه اوراسیایی، منسوب و معطوف به ابتکارهای روسیه بودند، اما به‌طرز متناقضی می‌توان تا نیمه دهه ۱۹۹۰ خود روسیه را از مسببان اصلی ناکامی منطقه‌گرایی اوراسیایی به‌شمار آورد (7: Wisniewska, 2013). برای نمونه، «منطقه روبل»^۲ از جمله تلاش‌های ناکام منطقه‌گرایی پسا شوروی به حساب می‌آید که در اثر نبود حمایت جدی روسیه در جولای ۱۹۹۳ فروپاشید. کنستانتین کالوسکی^۳ نماینده وقت روسیه در صندوق بین‌المللی پول، در تابستان ۱۹۹۳ با غیرعملی دانستن ادامه مشارکت روسیه در منطقه روبل، بر پایان هرچه سریع‌تر آن تا حد ممکن تأکید کرد. وی تصریح کرد که «روسیه علاقه‌مند نیست تا اصلاحات خود را به‌خاطر حمایت از کشورهای منطقه قربانی کند» (Boughton, 2012: 353-60).

پیش از این گفته شد که در نگاه سازه‌انگاران انتقادی، احساس تعلق به «مای صریح» یا همان ارزش‌ها و هنجارهای مشترک، از راه‌های ساخت هویت جمعی در میان گروهی از دولت‌هاست. اعتقاد غرب‌گرایان بر این بود که آنها متعلق به «مای صریح» تمدن و هویت غربی هستند، از همین زاویه نیز به غیریت‌سازی منطقه‌گرایی اوراسیایی می‌پرداختند. مطابق نگاه ونٹی، این تحول تعمودی در هویت روسی، به‌منظور نهادینه شدن لازم بود که از طرف «دیگری» پیشین (غرب) که اکنون جزو «مای صریح» تلقی می‌شد، پاداشی دریافت می‌کرد. در طرحواره یکسویه سازه‌انگاری متعارف ونٹی از روند تشکیل هویت دولتی (هنجارها) ← هویت جمعی ← منافع و سیاست‌های دولت (Young Chul, 2009: 81)، عکس قضیه (نتیجه تحول تعمودی هویت در صورت عدم دریافت پاداش) در نظر گرفته نمی‌شود. اما از منظر سازه‌انگاری انتقادی که به رابطه این متغیرها نگاه دوسویه‌ای دارد، می‌توان از نقش بازخوردهای عملیاتی شدن هویت نوین در مشروعیت‌بخشی یا مشروعیت‌زدایی از آن سخن گفت. در اینجا به دو بازخورد مهم گفتمان هویتی غرب‌گرایانه که در مشروعیت‌زدایی و بی‌اعتباری آن نقش مهمی داشتند، اشاره می‌شود:

۱. مقاومت غرب در برابر پذیرش «خود» متحول‌شده روسیه به‌عنوان عضوی از «مای صریح»: ترنین^۴ این وضعیت را این‌گونه توصیف می‌کند: «غرب روسیه را به عضویت در خود

-
1. Shock Therapy
 2. The Rouble Zone
 3. Konstantin Kagalovsky
 4. Trenin

دعوت کرد، اما در را نیمه‌باز گذاشته بود» (Trenin, 2006: 87). تعریف نقش جدید برای ناتو و گسترش رو به شرق آن و نیز عدم تأمین وعده‌های مالی در حمایت از اصلاحات اقتصادی روسیه، از نشانگرهای مهم مقاومت غربی در پذیرش غرب‌گرایی روسی بودند. تدهاف، به‌درستی اشاره می‌کند که اگر حمایت مالی وعده‌شده از سوی غرب به‌موقع تأمین می‌شد، به‌احتمال بسیار زیاد می‌توانست به تجربه لیبرال از هویت روسیه مشروعیت بخشد (Hopf, 2007: 4).

۲. عدم ترجیح منطقه‌گرایی اوراسیایی و در نتیجه بی‌برنامگی غرب‌گراها در برخورد با مسائل امنیتی و منازعات داخلی منطقه اوراسیا: در این زمینه انتقاد گفتمان‌های هویتی رقیب از عملکرد منفعلانه غرب‌گراها در منطقه اوراسیا، به‌حدی بود که حتی یلتسین رئیس‌جمهور غرب‌گرای روسیه نیز مجبور شد با آنها همراهی کند. وی در ۲۸ اکتبر ۱۹۹۲ خطاب به وزارت امور خارجه اظهار داشت: «من در تلاش‌های فعلی به‌منظور تنظیم سیاست خارجی، تأثیر نوعی سندرم ضد امپریالیستی می‌بینم. ما از دفاع کردن از منافع خودمان اجتناب می‌کنیم، زیرا این‌طور استنباط می‌کنیم که چنین اقداماتی به‌عنوان اقدامات امپریالیستی مورد انتقاد قرار خواهند گرفت» (ویلیامز، ۱۳۸۹: ۲۰۷).

۲. گفتمان هویتی دولت‌گرایی

بازخوردهای منفی ترجیحات داخلی و خارجی گفتمان هویتی غرب‌گرایی (از جمله ناتوانی در پیشبرد سیاست «بازگشت به اروپا»، ناکامی اصلاحات اقتصادی و تداوم آشفتگی‌های اجتماعی، عدم تأمین وعده‌های مالی غربی، انفعال در برابر حوادث و منازعات منطقه اوراسیا و ...)، با تزیاید عناصر مورد مشاجره بار دیگر مناظره میان گفتمان‌های هویتی روسیه را از سال ۱۹۹۳ رقم زدند. این بازخوردها حتی به فروپاشی اجماع در میان خود غرب‌گرایان بر سر اصول هویتی گفتمان غرب‌گرایی منجر شد. برای نمونه در ۲۸ فوریه ۱۹۹۳ یلتسین طی یک سخنرانی، اظهار داشت: «من معتقدم که الان زمان آن فرا رسیده که سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل به این تشخیص برسند که باید اختیارات ویژه‌ای را به روسیه به‌عنوان ضامن صلح و ثبات در منطقه پسا شوروی واگذار کنند». از این سخنان یلتسین، اغلب به‌عنوان نشانه‌ای از عدول آشکار وی از گفتمان هویتی غرب‌گرایی به دولت‌گرایی نام می‌برند (Hopf, 2005: 233). از گفتمان هویتی دولت‌گرایی، به‌دلیل طرفداری از یک دولت متمرکزگرای قوی در روسیه که بتواند «وضعیت قدرت بزرگی» این کشور را در عرصه بین‌المللی احیا کند، با این عنوان نام

برده می‌شود (Tsygankov, 2012: 9). این گفتمان، با انتصاب یوگنی پریماکوف^۱ در سال ۱۹۹۵ به‌جای آندره کوزیرف در وزارت امور خارجه روسیه به جایگاه گفتمان هویتی حاکم ارتقا یافت و به بازتعریف دوباره «خود»ها و «دگر»های ممکن جدید اقدام کرد. به باور دولت‌گرایان، دوره شوروی نه «دگر» تاریخی روسیه، بلکه یکی از دوره‌های تاریخی آرمانی روسیه بوده است. در عوض، آنها فرایندهای تجزیه‌طلبانه را به‌عنوان «دگر» داخلی روسیه شناسایی می‌کردند، زیرا این‌گونه فرایندها که در برخی مناطق روسیه مانند چچن در جریان بود، کاملاً در تضاد با آرمان‌های دولت‌گرایان برای ایجاد دولت قدرتمند روسی و بازیابی جایگاه برتر جهانی این کشور قرار داشت (Hopf, 2007: 4). آنها همچنین یکجانبه‌گرایی آمریکا در عرصه بین‌المللی را به‌عنوان «دگر» خارجی شناسایی می‌کردند که در برابر «خود» چندجانبه‌گرای روسیه قرار دارد. نگرانی از این بود که با پیروزی «دگر یکجانبه‌گرای آمریکا»، روسیه هرگز نتواند وضعیت قدرت بزرگی خود را بازیابد.

در اینجا از میان دو دلیلی که هاند^۲ و لپسیوس برای شکل‌گیری هویت جمعی دولت‌ها ذکر می‌کنند، مرزبندی میان «خود» و «دیگری» بود که هویت جمعی دولت‌گرایان را نسبت به منطقه‌گرایی اوراسیایی شکل داد. دلیل دیگر، یعنی اشتراکات هنجاری و ارزشی در رویکرد آنها نقشی نداشت. لایت^۳، به‌درستی بیان می‌کند که برای دولت‌گرایان، اوراسیاگرایی بار معنایی و ارزشی نداشت، بلکه برای اشاره به موقعیت ژئوپلیتیکی روسیه استفاده می‌شد (Light, 2004: 52). رخدادهایی که در نقاط مختلف منطقه اوراسیا مانند جنگ داخلی تاجیکستان، مناقشه قره‌باغ، جنگ داخلی در مولداوی، موضوع روس‌تباران و ... در جریان بود، مسئله «هویت ژئوپلیتیکی» را برای روسیه مطرح می‌ساخت. مطابق این هویت، روسیه باید نقش ثبات‌بخشی و ثبات‌سازی سستی خود در منطقه اوراسیا را ایفا می‌کرد و جامعه بین‌المللی نیز می‌بایست مسئولیت ویژه روسیه در این منطقه را شناسایی می‌کردند. از این دیدگاه، مشارکت روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی به‌عنوان ابزاری برای ثبات‌بخشی به منطقه در مقابله با هر دو «دگر» داخلی و خارجی دولت‌گرایان، ملاحظه می‌شد. این مشارکت، می‌توانست عمق استراتژیک منطقه‌ای فرایندهای تجزیه‌طلبانه داخلی («دگر»های داخلی) را محدود کند و خطر انتقال منازعات منطقه‌ای به داخل مرزهای فدراسیون روسیه را کاهش دهد. در مقابله با «دگر» خارجی، مشارکت روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی دو کارکرد می‌توانست داشته باشد: اول اینکه، از مداخله و توسعه نفوذ یکجانبه‌گرایی آمریکایی در فضای پسا شوروی و نیز از موفقیت

1. Yevgeni Primakov

2. Hund

3. Light

منطقه‌گرایی‌های طرفدار آمریکا مانند «گوآم»، جلوگیری می‌کرد؛ دوم اینکه، به بازتوانی موقعیت برتر جهانی روسیه و موازنه‌سازی «خود» چندقطبی‌گرای روسی در برابر «دگر» تک‌قطبی‌گرای آمریکایی کمک می‌کرد.

در مجموع با وجود ترجیح مشارکت در منطقه‌گرایی اوراسیایی، دستاوردهای گفتمان هویتی دولت‌گرایی در پیشبرد این فرایند، به دلایل زیر بسیار ناچیز ارزیابی می‌شود:

۱. نگاه ابزاری به منطقه‌گرایی اوراسیایی، موجب می‌شد که این فرایند تا جایی مورد حمایت عملی دولت‌گرایان قرار گیرد که روابط با غرب را به مخاطره نیندازد. در حقیقت دولت‌گرایان به «سیاست قدرت»^۱ باور داشتند و از این منظر به قول تد هاف، همه راه‌ها را برای قدرت بزرگ شدن روسیه می‌پذیرفتند (Hopf, 2005: 234). آنها در اصل نگاه امنیتی به منطقه‌گرایی اوراسیایی داشتند. به عبارتی دیگر، منطقه‌گرایی اوراسیایی ترجیح داده می‌شد، چون راه دیگری برای جلوگیری از انتقال منازعات منطقه‌ای به داخل فدراسیون روسیه وجود نداشت. حتی طرح تشکیل «فضای مشترک اقتصادی» در این دوره، بیشتر هدف امنیتی بود تا اقتصادی، زیرا عملاً تنها راه ممکن برای کاستن از تنش‌ها در روابط بین دولتی به‌شمار می‌آمد (Lo, 2002: 75).

۲. دولت‌گراها از ترجیح طرح‌های جامع منطقه‌گرایی خودداری می‌کردند. ملاحظه می‌شود که پیشنهاد نور سلطان نظربایف رئیس‌جمهوری قزاقستان برای ایجاد «اتحادیه اوراسیایی» بر پایه عمل‌گرایی اقتصادی با عدم استقبال و اشتیاق روسیه روبه‌رو می‌شود (Moldashev & Aslam, 2015: 17). در عوض، آنها به همگرایی‌های اقتصادی زیرمنطقه‌ای با مشارکت تعداد اندکی از کشورهای منطقه که از نظر روسیه کشورهای وفادار به‌شمار می‌آمدند، توجه نشان می‌دادند (Shenderikova, 2015: 3-4). هرچند، مشکلات اقتصادی روسیه همانند دوره غرب‌گرایی، توان حمایتی لازم را حتی برای اجرایی کردن همگرایی‌های زیر-منطقه‌ای نیز فراهم نمی‌آورد.^۲ فرا رسیدن بحران مالی ۱۹۹۸ و تشدید مشکلات اقتصادی روسیه، توسعه منطقه‌گرایی اوراسیایی را با کندی بیشتری روبه‌رو ساخت. این بحران جذابیت‌های اقتصادی

1. Realpolitik

۲. امضای موافقت‌نامه اتحادیه گمرکی در سال ۱۹۹۵ به‌همراه بلاروس و قزاقستان و با مشارکت بعدی قرقیزستان و تاجیکستان، امضای وضعیت اتحاد بلاروس و روسیه در سال ۱۹۹۶، امضای پیمان همکاری در حوزه‌های اقتصادی و مسائل بشردوستانه در سال ۱۹۹۶ به‌همراه قزاقستان، قرقیزستان و بلاروس و امضای موافقت‌نامه تشکیل اتحادیه گمرکی و فضای واحد اقتصادی در سال ۱۹۹۹ به‌همراه چهار کشور بلاروس، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان از جمله این نهادهای زیرمنطقه‌ای به‌شمار می‌آیند. این موافقت‌نامه‌ها به‌دلیل هزینه‌های اقتصادی مانند مشکلات کارگران مهاجر و تبعات حمایت از اقتصادهای غیررقابتی دولت‌های منطقه، با عدم ترجیح جدی روسیه و در نتیجه با ناکامی روبه‌رو شدند (Kazharski, 2013: 6).

روسیه را برای دولت‌های پسا شوروی کاهش داده و این احساس را در آنها به وجود آورد که در توسعه استقلالشان از سیاست خارجی روسیه می‌توانند امنیت اقتصادی بیشتری داشته باشند. ملاحظه می‌شود که سهم سی‌ای اس از گردش معاملات خارجی روسیه در پی این بحران با کاهش مواجه شده و از ۴۶ درصد در ۱۹۹۷-۱۹۹۰ به ۲۱ درصد در سال ۲۰۰۰ سقوط می‌کند (Selezneva, 2003: 20).

۳. سیاست کرملین در زمینه منطقه‌گرایی اوراسیایی در دوره دولت‌گرایی، با تلقی افراطی دیگر از دولت‌های پسا شوروی همراه بود. در این دوره به جای نگاه افراطی غرب‌گرایانه به همسایگان پسا شوروی به عنوان «باری پرهزینه بر دوش اقتصاد روسیه»، نگاه افراطی دولت‌گرایانه به آنها به عنوان «مستعمره‌های پیشین روسیه»، جایگزین شد (Moldashev & Aslam, 2015: 18). همین نگاه موجب هراس کشورهای منطقه و مشارکت آنها در منطقه‌گرایی‌های رقیب و غرب‌گرا مانند گوآم شد. واقعیت این بود که برخلاف ضرورت‌های اقتصادی، رهبران همه جمهوری‌های منطقه اوراسیا، نگران احیای تمایلات برتری طلبانه روسیه بودند. این در حالی است که برای موفقیت طرح‌های منطقه‌گرایانه، احساس دریافت منافع و مزایای مشترک از شرایط اساسی است (کولای، ۱۳۸۵: ۲۲۴).

۳. گفتمان هویتی اوراسیاگرایی

مداخله نظامی ناتو در بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ جایگاه دولت‌گراها را که در ۲۷ مه ۱۹۹۷ با امضای «سند پایه روابط متقابل، همکاری و امنیت»^۱، شورای دائمی ناتو- روسیه را به منزله نهادی برای مشورت و همکاری تأسیس کرده بودند، تضعیف کرد. در عوض، این بحران بیشترین نقش را در تقویت اوراسیاگرایی در مناظرات مستمر میان گفتمان‌های هویتی روسیه ایفا کرد. به گونه‌ای که برخی آغاز دوره ریاست جمهوری پوتین در سال ۲۰۰۰ را مصادف با حاکمیت این گفتمان در سیاست‌های داخلی و خارجی روسیه می‌دانند. هرچند در این خصوص اجماع نظری میان پژوهشگران وجود ندارد. بابو لو^۲ با ملاحظه جابه‌جایی‌های مداوم هویتی در رفتار خارجی پوتین، نتیجه می‌گیرد که وی متعهد به یک گفتمان هویتی واحدی در برخورد با مسائل جهانی نیست: او در برخورد با اروپا، هویت اروپایی دارد؛ وقتی که به عنوان یک شریک راهبردی با ایالات متحده همکاری می‌کند، هویت فراقاره‌ای دارد؛ در آسیا و اوراسیا، هویت آسیایی دارد و در ارتباط با سی‌ای‌اس، با احتیاط می‌توان گفت که منطقه‌گراست (Lo, 2003: 131).

1. Founding Act on Mutual Relations, Cooperation and Security

2. Bobo Lo

به نظر می‌رسد نبود اجماع بر سر حاکمیت گفتمان هویتی اوراسیاگرایی در دوران پوتین و مدودوف، به سبب نگاه کل‌نگرانه به این گفتمان و تقلیل آن به نسخه‌های دوگینی، زیوگانی و دیگر متفکران افراطی آن است. دسته‌بندی تسوگانکف^۱ از کلان‌گفتمان هویتی اوراسیاگرایی، نشان می‌دهد که خرده‌گفتمان‌های هویتی چهارگانه اوراسیاگرایی (توسعه‌طلب، تمدن‌گرا، ثبات‌گرا و ژئواکونومیست) از سازواری بیشتری با فراز و فرودهای رفتار خارجی پوتین برخوردارند. بنابراین می‌توان گفت که در دوره‌های مختلف ریاست جمهوری پوتین (و مدودوف) جابه‌جایی میان‌گفتمانی اتفاق نیفتاده است، بلکه تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی جابه‌جایی‌های مستمر در تعیین‌کنندگی خرده‌گفتمان‌های هویتی اوراسیاگرایی، صورت گرفته است.

به طور مشخص در زمینه منطقه‌گرایی اوراسیایی، با استناد به نظر پیش‌گفته آدلر، می‌توان استدلال کرد که روسیه در دوران پوتین و مدودوف، باور به این داشته است که سازمان‌های منطقه‌ای اوراسیایی می‌توانند با فراهم ساختن منابع مادی و نمادین، به ساخت هویت و منافع این کشور کمک کنند. بنابراین تلاش کرده است تا با ترجیح ایجاد منطقه‌گرایی‌های جدید یا انحلال منطقه‌گرایی‌های موجود، مدیریت تولید معانی جمعی منطقه‌ای را در راستای هویت و منافع خود در دست بگیرد. تجارب گفتمان‌های هویتی غرب‌گرایی و دولت‌گرایی، نشان می‌داد که نه عدم ترجیح منطقه‌گرایی اوراسیایی در گفتمان هویتی غرب‌گرایی و نه ترجیح ابزاری و مبتنی بر نگرش سلطه/هژمونی آن در گفتمان هویتی دولت‌گرایی، نمی‌توانستند به عملیاتی‌سازی شعارهای انتخاباتی «روسیه بزرگ» و «دولت قدرتمند روسی» پوتین در سال ۲۰۰۰ کمک کنند. هر دو این گفتمان‌ها، در عمل به گسترش منطقه‌گرایی‌های رقیب در منطقه منجر شده بودند؛ اولی با خالی کردن صحنه و دیگری با به هراس انداختن کشورهای غرب‌گرای منطقه، آنها را به پیوستن به منطقه‌گرایی‌های رقیب یا تشکیل منطقه‌گرایی‌های بدون روسیه، سوق داده بودند. از طرف دیگر، خرده‌گفتمان‌های هویتی اوراسیاگرایی توسعه‌طلب و تمدن‌گرا نیز به دلیل جعلی و تحمیلی دانستن مرزهای سیاسی و جغرافیایی منطقه از سوی غرب و باور به ضرورت اعاده اتحاد شوروی حتی با کاربرد نیروی نظامی (Tsygankov, 2003:107-124)، دیدگاه نئوامپریالیستی نسبت به منطقه داشت و بدیهی بود که در عرصه عمل به «منطقه‌گریزی» بینجامد تا «منطقه‌گرایی». در این میان، خرده‌گفتمان‌های هویتی اوراسیاگرایی ژئواکونومیستی و ثبات‌گرا، پیشنهاد‌های سازنده‌تری برای سیاست منطقه‌ای روسیه در اوراسیا ارائه می‌کردند.

1. Tsygankov

هرچند برخی بر این باورند که رویکردهای منطقه‌گرایی پوتین و مدودوف تحت تأثیر اندیشه‌های اوراسیاگرایان توسعه‌طلب و تمدن‌گرا قرار داشته است (March, 2011: 190). توصیف پوتین از فروپاشی شوروی به‌عنوان «بزرگ‌ترین فاجعه قرن بیستم» در سال ۲۰۰۵، استفاده از نیروی نظامی در جنگ پنج‌روزه با دولت غرب‌گرای گرجستان در سال ۲۰۰۸، ضمیمه کردن شبه‌جزیره کریمه به روسیه در سال ۲۰۱۴ و استفاده پوتین از ایده «جهان روسی»^۱ و توصیف روسیه به‌عنوان هسته مرکزی و تضمین‌کننده امنیت هستی‌شناختی این جهان، و اعتقاد وی به برتری ارزش‌های جهان روسی بر ارزش‌های جهان غربی (Secieru, 2014: 4) به‌عنوان نمونه‌هایی از تأثیرپذیری پوتین و مدودوف از خرده‌گفتمان‌های هویتی اوراسیاگرایی توسعه‌طلب و تمدن‌گرا بیان می‌شوند. با وجود این، می‌توان به مواردی اشاره کرد که عملکرد پوتین در تضاد کامل با باورهای هویتی اوراسیاگرایان توسعه‌طلب و تمدن‌گرا قرار داشته است. برای مثال در پی حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نگاه هویتی جدیدی بر رفتار خارجی روسیه حاکم شد که براساس آن با تهدیدزدایی از حضور غرب در آسیای مرکزی و قفقاز، تأسیس پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه به‌عنوان اقدامی علیه دشمن «ما» (روسیه و غرب) و نه نمادی از محدود شدن و محاصره «خود» درک شد. تمدن‌گرایی مانند زیوگانف^۲ با نقد مواضع پوتین، و توصیف او به «گورباچفی دیگر»، هشدار می‌دادند که پس از دوره گورباچف و یلتسین، اینک «مرحله سوم خیانت»^۳ آغاز شده است (Buckley, 2003: 33).

حقیقت این بود که پوتین در تضاد با آموزه‌های اوراسیاگرایی توسعه‌طلبانه و تمدن‌گرا عمل کرده بود. درحالی‌که مطابق مفهوم «گفتمان خطر»^۴ دیوید کمپل^۵ اوراسیاگراها همواره تلاش کرده‌اند تا از غرب‌گرایی و تهدیدات گوناگون آن، برای ساخت و تولید «ما» در تمایز از خطر «آنها»ی خطرناک استفاده کنند و برای حفظ خلوص تمدن و هویت اوراسیایی روسیه، انزوا از غرب و در صورت ضرورت جنگ با آن را مورد تأکید قرار داده‌اند (Tsygankov, 2003: 107-124). همین دیوارکشی هویتی مرتفع و غیرقابل رسوخ با غرب، دلیلی بوده است که مانع ارتقای خرده‌گفتمان‌های هویتی اوراسیاگرایی توسعه‌طلب و تمدن‌گرا به مقام حاکمیت در

1. Russian World

2. Zyuganov

3. Third Stage of Treason

۴. Discourse of Danger: گفتمان خطر تهدیدات گوناگونی را شامل می‌شود که از سوی نخبگان حاکم به‌منظور نشان

دادن و بنابراین تولید «ما» در تمایز از خطر «دیگران» خطرناک ابداع یا بزرگ‌نمایی می‌شوند. گفتمان خطر این مسئله را که

«چه کسی و چه چیزی هستیم» از طریق برجسته‌سازی اینکه «چه کسی و چه چیزی نیستیم» توضیح می‌دهد و با روشن

ساختن اینکه از چه چیزی «ما» مجبوریم بترسیم، به مرزآفرینی هویتی می‌پردازد (Campbell, 1998: 48).

5. David Campbell

دوره پوتین شده است، زیرا باورهای هویتی آنها با رویکرد عقل‌گرایانه- عمل‌گرایانه پوتین در سیاست خارجی (کولایی، ۱۳۹۱: ۷۶) سازواری نداشته است. در عین حال پوتین با تکیه بر رویکرد عقل‌گرایانه- عمل‌گرایانه خود توانسته در شرایط ظهور غرب به‌عنوان «دیگری» آشکار و تهاجمی، مانند ساماندهی و حمایت از انقلاب‌های رنگی در منطقه اوراسیا (انقلاب گل سرخ گرجستان در سال ۲۰۰۳، انقلاب نارنجی اوکراین در سال ۲۰۰۴ و انقلاب لاله‌ای قرقیزستان در سال ۲۰۰۵) و حمایت از عناصر ضد روس در گرجستان در سال ۲۰۰۸ و بحران اوکراین در سال ۲۰۱۴، با کاربست آموزه‌های اوراسیاگرایان توسعه‌طلب و تمدن‌گرا به اقداماتی چون استفاده از نیروی نظامی در گرجستان و اوکراین و ضمیمه کردن شبه‌جزیره کریمه مبادرت ورزد. بنابراین می‌توان گفت ترجیح باورهای هویتی اوراسیایی‌گرایی توسعه‌طلب و تمدن‌گرا در دوره پوتین، ترجیح دفاعی و واکنشی در برابر اقدامات تهاجمی «دگر» متخاصم غربی بوده است.

در مقایسه با اوراسیاگرایان توسعه‌طلب و تمدن‌گرا، دو گروه ثبات‌گرایان و ژئواکونومیست‌ها به حصاربندی‌های هویتی منعطفی میان «خود» و «دگر» غربی معتقدند. کمال‌الدین گادژیف^۱ از نمایندگان فکری ثبات‌گرا، نقش روسیه را اتصال و ایجاد روابط مسالمت‌آمیز میان تمدن‌های اروپایی و آسیایی معرفی می‌کند. ولادیمیر کالاسف^۲ و نیکلای میرانینکو^۳ از نویسندگان اوراسیاگرایی ژئواکونومیست نیز توصیه می‌کنند که روسیه برای بهره‌گیری کارآمد از موقعیت هارتلند خود در اوراسیا، باید راهبرد «ژئوپلیتیک همکاری»^۵ را در پیش بگیرد. به این ترتیب که به‌جای رویارویی با سه قطب ژئواکونومیک اصلی یعنی غرب، چین و آسیا-پاسیفیک با آنها همکاری کند. آنها معتقدند که همه این بازیگران ژئواکونومیک، در منطقه اوراسیا منافع حیاتی دارند، بنابراین روسیه باید برای اتخاذ تصمیمات ژئواکونومیک مهم از الگوهای تاریخی هم‌آوردی با جهان خارج اجتناب ورزد. ثبات‌گرایان بیشتر بر نقش ثبات‌بخشی روسیه و کنترل غیررسمی آن بر اوراسیای پساکمونستی، تأکید دارند. آنها ایفای این نقش را منوط به بازیابی وضعیت «قدرت بزرگی» روسیه می‌دانند. به نظر آنان بدون آنکه روسیه قدرت بزرگ باشد، هیچ صلح و ثباتی در منطقه اوراسیا ممکن نخواهد بود. بنابراین بر سیاست خارجی چندوجهی تأکید دارند که در آن منطقه‌گرایی اوراسیایی می‌تواند به‌عنوان نیروی موازنه‌گر در بازیابی موقعیت جهانی روسیه عمل کند. اوراسیاگرایان ژئواکونومیست نیز

1. Kamaludin Gadzhiyev
2. Vladimir Kolosov
3. Nilolai Mironenko
5. geopolitics of cooperation

از همین نگاه به منطقه‌گرایی اوراسیایی می‌نگرند، اما به‌جای تأکید بر ژئوپلیتیک، تهدیدات اصلی روسیه را در جهان امروز دارای ماهیت ژئواکونومیکی ارزیابی می‌کنند. بنابراین بر ابعاد اقتصادی منطقه‌گرایی اوراسیایی و نقش آن در بازتوانی موقعیت جهانی روسیه تأکید می‌کنند (Tsygankov, 2003:107-119).

چنانکه پیداست در مقایسه با اوراسیاگرایی توسعه‌طلب و تمدن‌گرا، آموزه‌های مورد اشاره اوراسیاگرایی ژئواکونومیست و ثبات‌گرا با رویکرد عقل‌گرایانه-عمل‌گرایانه پوتین در سیاست خارجی روسیه، سازواری نزدیکی دارند. کاربست این آموزه‌ها در دوره پوتین این امکان را فراهم آورد تا میان تنش سنتی که بین «تأکید پریماکوفی»^۱ بر حفظ موازنه‌های راهبردی در همه جبهه‌ها و دستیابی به رشد اقتصادی سریع و پایدار وجود داشت، نوعی هم‌تکمیلی به‌وجود آید. برعکس دوره غرب‌گراها که در نتیجه نگاه ژئوپلیتیکی به اولویت‌های اقتصادی، ارتباط میان منافع ژئوپلیتیکی و منافع اقتصادی به شکل محدود و به نفع دومی تعریف شده بود، در دوره پوتین دیگر مسئله اولویت یکی از این دو مطرح نبود، بلکه هر دو آنها (ترجیحات ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی) از اولویت برخوردار شدند. این نگاه جدید از دو موضوع نشأت می‌گرفت: اول اینکه تجربه فروپاشی اتحاد شوروی و نیز سال‌های نخستین پساشوروی، نشان می‌داد که وزن بین‌المللی روسیه به‌طور مستقیم به وضعیت اقتصادی این کشور بستگی دارد؛ دوم اینکه، قدرت اقتصادی روسیه که در دوره پوتین رونق گرفته بود، با تکیه بر منابع انرژی، مؤثرترین ابزاری به‌شمار می‌آمد، که روسیه می‌توانست برای پیشبرد اهداف خود از آن بهره گیرد (Lo, 2002: 170). در سایه این نگاه، در دوره پوتین و مدودوف امکان «ترجیح واقعی» مشارکت در منطقه‌گرایی اوراسیایی در قالب سیاست «همگرایی چندوجهی مبتنی بر عمل‌گرایی اقتصادی»، فراهم آمد و از ابعاد زیر برخوردار شد:

۱. برخلاف فرایندهای قبل که بیشتر بر نهادسازی متمرکز بود، تلاش‌ها در دوره پوتین بر تقویت بنیان‌های حقوقی برای آزادسازی تجاری و توسعه اقتصادی معطوف شد؛^۲ طرح‌های جدید بر ایجاد اتحادیه‌های مبتنی بر مفهوم همگرایی چندسطحی و چندوجهی با تعداد کمی از مشارکت‌کنندگان که وفاداری بیشتری به روسیه دارند، متمرکز شد^۳ (Vinokurov, 2007: 10)؛

1. Primakovian emphasis

۲. برای نمونه باید به «فضای واحد اقتصادی» اشاره کرد که برای آن در مرحله اول هیچ نهادی جز شورای سران دولت‌ها در نظر گرفته نشد.

۳. برای مثال، تلاش شد تا منطقه‌گرایی توسعه‌ای میان چهار کشور بزرگ منطقه یعنی روسیه به‌همراه بلاروس، اوکراین و قزاقستان که در مجموع ۹۴ درصد از تولید ناخالص داخلی و ۸۸ درصد از حجم کل تجارت دولت‌های همسود را به خود اختصاص داده‌اند، متمرکز شود.

۳. تلاش شد تا در نهادهای جدید وزن مناسبی برای منافع روسیه در نظر گرفته شده و شرکای روسیه به رعایت موافقت‌نامه‌های امضا شده متعهدتر شوند؛^۴ «اصل برابری اعضا» در نهادسازی‌های منطقه‌ای مورد توجه قرار گرفت^۵؛ ۵. ارائه یارانه و دیگر ترجیحات اقتصادی و بازرگانی به کشورهایی که در منطقه‌گرایی اوراسیایی مشارکت دارند، حفظ شد و ادامه پیدا کرد؛^۶ ۶. اعمال فشار اقتصادی علیه کشورهایی که موضع ضد روسی اتخاذ کنند^۷ و نیز علیه کشورهایی که از مشارکت در منطقه‌گرایی اوراسیایی خودداری کنند^۸، در دستور کار قرار گرفت (Bordachev & Skriba, 2016: 20).

در اکتبر ۲۰۱۱ پوتین با انتشار مقاله‌ای در روزنامه ایزوستیا^۴ با عنوان «طرح همگرایی جدید برای اوراسیا: آینده‌ای در شرف وقوع»^۵، پیشنهاد تشکیل «اتحادیه اوراسیایی»^۶ را مطرح کرد. وی در مقاله خود با اشاره به تجارب قبلی منطقه‌گرایی اوراسیایی، از بحران‌های مالی جهانی به‌عنوان انگیزه‌ای جدید، برای تقویت فرایند منطقه‌گرایی اوراسیایی نام می‌برد. از نظر او در چنین شرایطی دولت‌ها مجبور به جست‌وجوی منابع جدید برای رشد اقتصادی هستند. از همین جا وی نتیجه می‌گیرد که باید نهاد فراملی قدرتمندی تشکیل شود که قادر باشد به‌عنوان یک قطب در جهان مدرن و پلی کارآمد میان اروپا و منطقه آسیا-پاسیفیک اقدام کند. به باور او، «اتحادیه اوراسیایی» در کنار دیگر بازیگران و ساختارهای منطقه‌ای مهم مانند اتحادیه اروپایی، ایالات متحده، چین و اپک، می‌تواند به تضمین توسعه پایدار جهانی کمک کند. وی از تأسیس اتحادیه اوراسیایی و همگرایی کارآمد، به‌عنوان رویکردهایی نام می‌برد که «به ما کمک خواهند کرد تا جایگاه همیشگی خود را در جهان پیچیده قرن ۲۱ به دست آوریم». پوتین همچنین خاطرنشان می‌کند که «اتحادیه اوراسیایی به دنبال تقابل با هیچ طرفی نیست. بلکه این اتحادیه بر پایه اصول جهانی همگرایی و به‌عنوان بخشی ضروری از اروپای بزرگ‌تر^۷ بر مبنای

۱. برای نمونه در کمیسیون اقتصادی اوراسیا به‌عنوان رکن عالی تنظیمی اتحادیه گمرکی و فضای واحد اقتصادی، همه اعضا تعداد آرای برابری دارند.

۲. مانند جنگ‌های موسوم به جنگ انرژی^۲ و جنگ گازی^۲ با اوکراین در ۲۰۰۹-۲۰۰۸ و محدود کردن تجارت با گرجستان از سال ۲۰۰۸.

۳. مانند محدودیت‌های تجاری علیه قرقیزستان در ۲۰۰۹ و علیه اوکراین در ۲۰۱۳، براساس این محدودیت‌ها قیمت منابع انرژی روسی برای این کشورها به سطح قیمت‌های بازار جهانی افزایش یافت و همچنین دسترسی آنها به بازار داخلی روسیه محدودتر و سخت‌تر شد.

4. Izvestiya

5. A new integration project for Eurasia: The future in the making

6. Eurasian Union

7. Greater Europe

ارزش‌های مشترکی مانند آزادی، دموکراسی و قوانین بازار تشکیل شده و به تأسیس منطقه تجارت آزاد یا حتی بیشتر از آن به شکل‌گیری فضای جغرافیایی همگرا از لیسبون تا ولادوستوک^۱ کمک خواهد کرد (Putin, 03/10/ 2011).

چنانکه مقاله پوتین نشان می‌دهد، در این دوره تحولات توسعه و اقتصاد جهانی مانند بحران‌های مالی به‌عنوان عوامل بیرونی بر ترجیحات اقتصادی منطقه‌گرایانه روسیه تأثیر گذاشته‌اند. خرده‌گفتمان‌های هویتی اوراسیای ثابت‌گرا و ژئواکونومیک با تأکید بر مفاهیمی مانند «قدرت بزرگی روسیه»، «نظم جهانی چندقطبی» و «مفهوم ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی هارتلند»، مبانی نظری پیشنهاد تشکیل اتحادیه اوراسیایی را فراهم آورده‌اند. حقیقت این است که تشکیل قطب‌های جدید قدرت یعنی مناطق جهانی^۲ از الزامات فرایند توسعه جهانی مدرن به‌شمار آمده و بازیگران جدید ساختار نوین «نظم جهانی چندقطبی» را مناطق جهانی مانند اتحادیه اروپا، نفتا، اپک و ... تشکیل می‌دهند. پوتین با درک این تحولات دریافته است که روسیه بدون تعمیق و نهایی کردن فرایند منطقه‌گرایی اوراسیایی و تبدیل منطقه اوراسیا به یکی از «دولت- مناطق‌ها»^۳ ی جهانی، در عصر «منطقه‌ای شدن جهانی»^۴ گرفتار روندهای کنارگذاری و حاشیه‌ای شدن خواهد شد.

نتیجه

هماهنگ با گزاره‌های منطقه‌گرایی سازه‌انگارانه انتقادی، پژوهش جاری نشان می‌دهد که در زمینه فرایند منطقه‌گرایی اوراسیایی، رابطه ساختی متقابل میان هویت و منافع روسیه، برقرار بوده است. تصویر زیر فراز و فرودهای این رابطه را ترسیم کرده است. چنانکه دیده می‌شود، هر کدام از گفتمان‌های هویتی سه‌گانه روسیه در دوره‌های زمانی متفاوتی با حمایت عوامل درونی و بیرونی به مقام تعیین‌کنندگی ترجیحات روسیه نسبت به منطقه‌گرایی اوراسیایی دست یافته‌اند. در این شرایط، دو گفتمان دیگر نقش گفتمان‌های هویتی رقیب و جایگزین را ایفا کرده و با انتقاد از سیاست‌های گفتمان حاکم، در رابطه‌ای دوسویه به تأثیرپذیری و تأثیرگذاری بر آن پرداخته‌اند. همزمان میان گفتمان هویتی حاکم و ترجیحات آن نیز رابطه‌ای دوسویه برقرار بوده است. به این معنا که با افزایش بازخوردهای منفی ترجیحات دولتی گفتمان حاکم، مشروعیت آن تضعیف و موقعیت گفتمان‌های رقیب و جایگزین تقویت شده است. در نتیجه

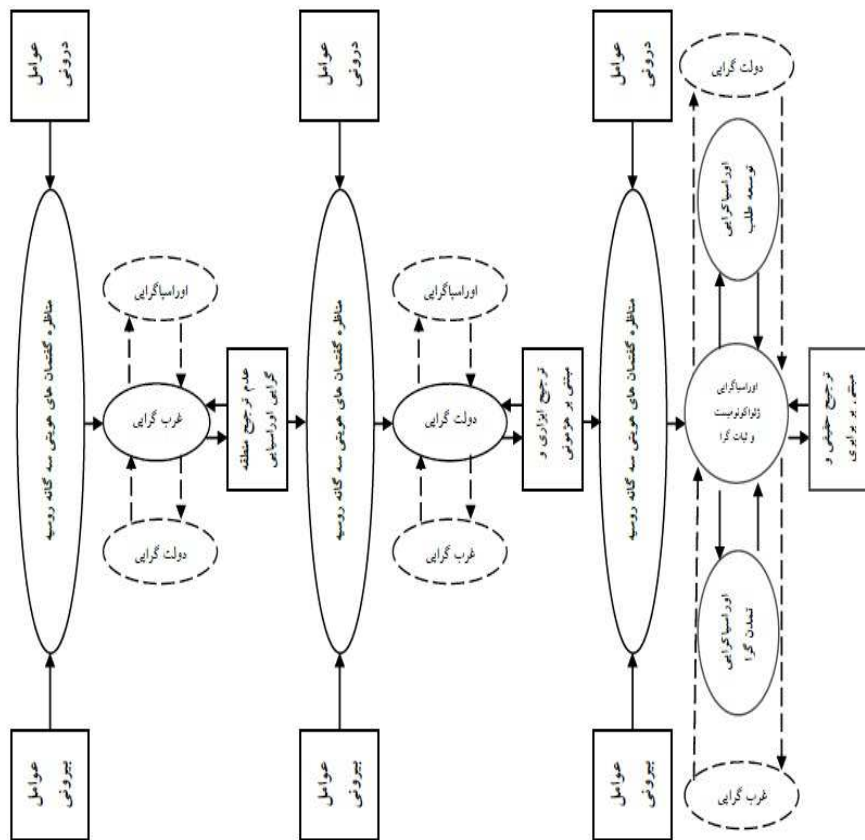
1. Lisbon to Vladivostok

2. Sub-meso-macro regions and global regions

3. Region- States

4. Global regionalization

مناظره جدیدی شکل گرفته و یکی از دو گفتمان رقیب با گفتمان حاکم جایگزین شده است. مطابق نظریه منطقه‌گرایی سازه‌انگاره انتقادی، نمی‌توان از تکوین نهایی و توقف‌پذیری روند ساخت متقابل هویت و ترجیحات روسیه در منطقه‌گرایی اوراسیایی سخن گفت، بلکه باید انتظار داشت این روند همچنان با تأثیرپذیری از عوامل مادی و انگاره‌ای داخلی و خارجی به شکل دائمی و ناتمام، در حال «شدن» باشد.



منابع و مآخذ

الف) فارسی

۱. کولایی، الهه (۱۳۸۵)، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، چ دوم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲. ----- (۱۳۹۱)، سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی، تهران: سمت.
۳. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۳، ص ۲۰۱-۱۶۹.

۴. ویلیامز، سی میشل (۱۳۸۹). جنگ نرم فرهنگی: درآمدی بر نسبت امنیت و فرهنگ. ترجمه مهدی ذوالفقاری، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

ب) خارجی

5. Adler, Emanuel(1997). "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics", **European Journal of International Relations**, Vol.3, No.3, pp: 319-363.
6. Alexandrov, Maxym(2003). "The Concept of State Identity in International Relations: A Theoretical Analysis", **Journal of International Development and Cooperation**, Vol.10, No.1, pp: 33-46.
7. Billington, James .H (2004). **Russia in Search of itself**, Woodrow Wilson Center Press, John Hopkins University Press.
8. Boughton, James M (2012). "Tearing Down Walls, The international Monetary Fund 1990-1999", **International Monetary Fund**, Available at: <https://www.imf.org/external/pubs/ft/history/2012/>, (Accessed on:26 Jan 2016).
9. Bordachev, Timofei V, Skriba, Andrei S (2016). "Russia's Eurasian Integration Policies", Available at: <http://www.lse.ac.uk/IDEAS/publications/reports/pdf/SR019/SR019-Bordachev-Skriba.pdf>, (Accessed on:17 Jan 2016).
10. Bozdağlıoğlu, Yücel (2007). "Constructivism and Identity Formation: An Interactive Approach", **Uluslararası Hukuk ve Politika**, Vol.3, No.11, pp: 121-144.
11. Buckley, Mary (2003). "Russian Foreign Policy and Its Critics", in: Rick Fawn, **Realignments in Russian Foreign Policy**, London: Frank Cass, pp: 27-43.
12. Campbell, David (1998). **Writing Security: United States Foreign Policy and the Politics of Identity**, Manchester: Manchester University Press.
13. Darczewska, Jolanta (2014). The Anatomy of Russian Information Warfare: The Crimean Operation , A Case Study, Warsaw: **Centre for Eastern Studies**, N. 42, May.
14. Finnemore, Martha (1996). **National Interests in International Society**, Ithaca: Cornell University Press.
15. Hekman, Susan (2000). "Beyond Identity Feminism, Identity and Identity Politics", **Feminist Theory**, Vol.1, No.3, pp: 289-308.
16. Hiekonen, Nina (2007). **The Issue of Russian Identity, Department of Political Sciences and International Relations**, Finland: University of Tampere.
17. Hopf, Ted (1998). "The Promise of Constructivism in International Relations Theory", **International Security**, Vol.23, No.1, pp: 171-200.
18. Hopf ,Ted (2005). "Identity, Legitimacy and the Use of Military Force:Russia's Great Power Identities and Military Intervention in Abkhazia", **Review of International Studies**, Vol.31, Issue S1 (Force and Legitimacy in World Politics), Dec, pp: 225-243.
19. Hopf, Ted (2007). "Russia's Identity Relations with Europe, the EU, and the United States:1991-2007", August, Available at: www.norface.net/wp-content/uploads/2016/05/s1-hopf.pdf, (Accessed on:6 May 2016).
20. Hund, Markus (2001) "The Development of ASEAN Norms between 1997 and 2000: A Paradigm Shift?", **Zops Occasional Papers Trier**, April, pp: 1-71.
21. Kazharski, Aliaksei (2013). "Eurasian Regionalism as an Identitary Enterprise: Representations of European Other in Russian Discourse on Eurasian Integration", **Institute of European Studies and International Relations,CEURUS EU-Russia Papers**, No.12, December.
22. Lepsius, Rainer (1999) "The European Union Economic – Political Integration and Cultural Polarity" in: Reinhold Viehoff and Rein T. Segers (eds) **Culture, Identity, Europe**. Frankfurt : Suhrkamp, pp: 201-222.
23. Light, Margot(2004). "In Search of an Identity: Russian Foreign Policy and the End of Ideology" , in: Rick, Fawn (ed), **Ideology and National Identity in Post-Communist Foreign Policies**, London: Frank Cass Publishers Crown House, pp: 41-57.
24. Lo, Bobo (2002). **Russian Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Reality, Illusion and Mythmaking**, New York, Palgrave Macmillan.
25. Lo, Bobo (2003). **Vladimir Putin and the evolution of Russian foreign policy**, London and Malden: MA.
26. March, Luke (2011). "Is Nationalism Rising in Russian Foreign Policy? The Case of Georgia", **DEMOKRATIZATSIYA**, Available at: pp: 187-207. <https://www2.gwu.edu/>

- ~ieresgwu/assets/docs/demokratizatsiya%20archive/GWASHU_DEMO_19_3/J235073GW31587H1/J235073GW31587H1.pdf (Accessed on:28 May 2016).
27. Moldashev, Kairat & Aslam, Mohamed (2015). "Russia in the Pursuit of Eurasian Integration: Developmental Regionalism or Identity Project?", **paper is prepared for ISA Global South Caucus Conference 2015** "Voices from Outside: Re-shaping International Relations Theory and Practice in an Era of Global Transformation; January 8th 10th, Singapore Management University, Singapore.
 28. Moulioukova, Dina (2011). "Dialectic Relation between Foreign Policy and Russian National Identity", **European Union Miami Analysis**, Vol.11, No.9, pp: 1-19.
 29. Putin, Vladimir (03/10/2011). "A new integration project for Eurasia:The future in the making", Available at: <http://www.russianmission.eu/en/news/article-prime-minister-vladimir-putin-new-integration-project-eurasia-future-making-izvestia-3->, (Accessed on:16 Oct 2016).
 30. Ruggie , John G.(1998) "What Makes the World Hang Together? Neo-utilitarianism and the Social Constructivist Challenge", **International Organization**, Vol.52, No.4.pp:91-119.
 31. Selezneva, Ludmilla (2003). "Post-Soviet Russian Foreign Policy: Between Doctrine and Pragmatism", in: Rick Fawn, **Realignments in Russian Foreign Policy**, London: Frank Cass, pp: 10-26.
 32. Secieru, Stanislav (2014). Russian Conservative Reawakening, The Polish Institute of International Affairs, **Strategic File**, No. 18 (54), August.
 33. Stent, A (2008). "Restoration and Revolution in Putin's Foreign Policy", **Europe-Asia Studies**, Vol.60, No.6, pp: 1089-1106.
 34. Shendrikova, Diana (2015). "Going regional the Russian way: The Eurasian Economic Union between instrumentalism and global social appropriateness", **GR:EEN Working Paper**, Available at: http://www.ispionline.it/sites/default/files/pubblicazioni/green_shendrikova.pdf, (Accessed on: 14 Dec 2015).
 35. Trenin, Dimitry (2006). "Russia Leaves the West", **Foreign Affairs**, Vol. 85, Iss. 4, p.74-92.
 36. Tsygankov, A.P (2003). "Mastering space in Eurasia: Russia's geopolitical thinking after the Soviet break-up", **Communist and Post-Communist Studies**, N.36, pp: 101-127.
 37. Tsygankov, Andrei (2012). "Change and Continuity in Russia's Foreign Policy", **Russian analytical digest**, N.109, 8 March, pp: 9-11.
 38. Vinokurov, Evgeny (2007). "Russian Approaches to Integration in the Post-Soviet Space in the 2000s" , in: K. Malfiet et al (eds), **The CIS, the EU and Russia**, Palgrave Macmillan.
 39. Wendt, Alexander (2001) "Driving with the Rearview Mirror: On the Rational Science of Institutional Design", **International Organization**, Vol. 55, No. 4, pp: 1019-1049.
 40. wsniewska, Iwona (2013). "Eurasian Integration:Russia's Attempt at the Economic Unification of the Post-Soviet Area", Centre for Eastern Studies, **OSW Studies**, N. 44, July.
 41. Yi, Chunyao (2007). "Emergence of Regionalism: About State Preference Formation", School of Politics and International Studies, University of Leeds, **Polis Working Paper**, No. 23, pp: 1-36.
 42. Zevelev, Igor (2009). Russia' Future: Nation or Civilization? Collapse of the Soviet Union and the "Russian Question", **Russia in Global Affairs**, Vol.7, No.4, Oct-Dec, pp: 73-87.
 43. Zhengyi, Wang (2004) "Contending East Asian Regional Identity: Market- Led, Institutions or Social Reconstruction" **The Pacific Review**, Vol.17, No.4, pp: 523-545.